مطالعات زنان سال ۴، شماره‌ی ۲ | تابستان و پائیز ۱۳۸۵ | صص. ۱۱۱–۱۴۱

خوانشی از زن در شاهنامه

دکتر محبوبه پاک‌نیا
استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده‌ی زنان، دانشگاه الزهرا

چکیده

در مطالعات فرهنگی درباره‌ی زن، شاهنامه مرجع نسبتاً مهمی بوده‌ست. چون از یک سو زنان گاه در آن نقش‌ای مثبت مهمی دارند، و نیز از سوی دیگر گاه قضاوت‌ای بدبینانه‌ئی نیز نسبت به آن‌ها ابراز شده‌است. نگاه به شاهنامه از نظر عقاید درباره‌ی جایگاه موجود و مطلوب زن در اجتماع، در زمان سروده شدن دیوان یا در زمان وقوع حوادث داستانی و تاریخی آن، و علاوه بر این، نگاه پژوهش‌گر که درگیر تفکرات امروزین حقوق بشری در مورد زن است، به متن شاهنامه از نظر موضوع زن، هدف این نوشته است. از نظر این مقاله، که مبتنی بر بخش‌هائی از تحقیقی در همین زمینه است، در شاهنامه، زن موقعیتی برتر از فرهنگ زمان خود داشته‌است، اما در این که وجود شخصیت‌های زن شاهنامه که سیاست‌مدار، خردمند، و قدرت‌طلب هستند، نشان واقعیتی فرهنگی-اجتماعی در ایران باستان حاکی از برابری زن و مرد باشد، مورد تردید است. این وضعیت بیش‌تر متناسب با فضای اشرافی رویدادها، و نیز اقتضای جذابیت داستان و حماسه بوده‌است. بر این مبنا، گر چه الگوهای زن، همچون زن مستقل، شجاع، و عاقل در شاهنامه، تا حدودی می‌تواند پشتوانه‌ی ایده‌های زن‌باور یا همان فمینیسم باشد، اما در این باره نمی‌توان اغراق کرد، چون الگوهای متفاوت از این هم در کتاب *فردوسی* فراوان است.

واژه‌گان کلیدی

زن؛ شاهنامه؛ مطالعات زنان؛ ارزش‌های زن‌باور؛

Archive of SID

www.SID.ir

بحث زن در شاهنامه‌ی *فردوسی* از گذشته مورد توجه بوده‌است. شاهنامه‌شناس مشهوری گفته‌است که زن در شاهنامه مقام مهمی ندارد و قهرمانان زن این حماسه از اهمیتی برخوردار نیستند (نولدکه[1] ۱۰۳:۱۳۲۷). شاید این سخن در مقایسه با بعضی از حماسه‌های مشهور یونانی همچون ***اودیسه‌ی*** *هومر*، کاملاً دور از حقیقت نباشد؛ اما سخن قابل قبولی هم نیست. سیندخت و رودابه و تهمینه و گردآفرید و فرنگیس و کتایون ممکن است در جنب سام و زال و رستم و سهراب و سیاوش و اسفندیار نقشی فرعی‌تر داشته‌باشند، ولی بدون این‌ها معلوم نیست بر سر قهرمانان مرد چه می‌آمد و چه ساختار و چه جذابیتی برای داستان باقی می‌ماند. زن در شاهنامه نه فقط از حیث این که دلبران و دختران و مادران قهرمانان بوده‌اند، بلکه از حیث شخصیت‌های مستقل و اثرگذار آنان هم می‌تواند مورد بحث باشد و تا حدی هم بوده‌است.

بعضی از مقالات و کتب در این موضوع به زمانی باز می‌گردد که بحث درباره‌ی موضوع زن به صورت مستقل و به عنوان یک پدیده‌ی قابل مطالعه و شایسته‌ی بررسی، لااقل در ایران، مطرح نبوده‌است. وجود چنین نوشته‌هایی حاکی از این است که نویسنده‌گان آن‌ها وضعیت خاصی را در مورد زن شاهنامه احساس کرده‌بوده‌اند که به نوشتن درباره‌ی آن اقدام کرده‌اند. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین علل این وضعیت خاص که شاهنامه را در میان آثار شعر داستانی قدیم فارسی برجسته می‌کند، وجود قهرمان متعدد زن، با شخصیت‌ها و کارهای متفاوت و متنوع است که در داستان‌ها به چشم می‌خورد. گفته‌شده‌است که «در میان ادبیات منظوم گذشته، شاهنامه تنها کتابی است که زن نقش اساسی و فاعلانه در آن ایفا می‌کند. در شاهنامه زنده‌گی زنانی را می‌خوانیم که تأثیر شگرف و عجیبی در ایجاد بعضی از وقایع و حوادث دارند» (یزدانی ۵۰:۱۳۷۸).

به گفته‌ی *اسلامی ندوشن* (۱۳۸۴)، برخلاف آن‌چه در نزد اشخاص ناآشنا معروف شده، شاهنامه یک کتاب ضدزن نیست. زنان بسیاری هستند که نظیر آن‌ها را از حیث تنوع ارزش‌مداری، نه تنها در آثار فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز نمی‌توانیم ببینیم. او می‌گوید: «اکثر زنان شاهنامه نمونه‌ی بارز زن تمام عیار هستند. در عین برخورداری از فرزانه‌گی، بزرگ‌منشی، و حتا دلیری، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند. زنانی چون سیندخت و رودابه و تهمینه و

[1] Nöldeke, Theodore

Archive of SID

www.SID.ir

فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و کتایون و گردیه و شیرین، هم عشق برمی‌انگیزند و هم احترام. هم زیبائی بیرونی دارند و هم زیبائی درونی.» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۴:۶۱).

اکبری (۱۳۸۰) از دیدگاهی متفاوت قضاوت مشابهی می‌کند: «در هیچ داستانی از شاهنامه نمی‌توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر حضور زن پایان می‌پذیرد. بی آن که در این گفتار در صدد باشیم که از زنان شاهنامه برای نسل امروز الگوتراشی کنیم و بی آن که روابط و اصول حاکم بر جوامع ایران باستان را تأکید کنیم، اما در مجموع، زنان از نوعی طهارت، شأن و جایگاه، منزلت، حرمت، و اعتبار خاصی برخوردار بوده‌اند.» (اکبری ۱۳۸۰:۱۰۱).

در شاهنامه ده‌ها شخصیت زن وجود دارد که با اهمیت‌های متفاوت، نقش‌های کارکردی و اخلاقی گوناگونی را به عهده دارند، و گر چه در اخلاق و رفتار اینان مشترکاتی وجود دارد که خلق و خو و منش زنانه را از نظر شاعر و از نظر فرهنگ زمانه و ترکیب این دو نشان می‌دهد، برای هر دسته از آنان و گاه حتا برای هر یک از آنان اختصاصاتی وجود دارد که تا حدی نشان تنوع شخصیتی و کاری زنان در نگاه آرمان‌گرایانه و حتی تخیلی شاعر است و تا حدی اقتضای ایجاد جاذبیت و تنوع در سیر داستان‌ها.

انتظار از شاهنامه

در بررسی موضوع زن در مثنوی‌های بزرگ داستانی زبان فارسی، هم‌چون شاهنامه، انتظارِ این که در این منابع، موقعیت و مقام زن با معیارهای امروزی در نظر گرفته‌شده‌باشد چندان معقول نیست؛ چون بیش‌تر دیوان‌ها از این حیث دیدگاه کم و بیش مشترکی دارند. در شرایطی که در حال حاضر، با پیش‌رفت‌های مهمی که در موضوعاتی چون شناخت حقوق بشر، تساوی جنسیتی، وارزش مقام زن در دهه‌های اخیر به‌وجود آمده‌است، هنوز در موارد بسیاری شاهد فضاهای فرهنگی و اجتماعی هستیم که زن را از منظر موجودی ثانوی نگاه می‌کنند، دراین صورت، انتظار روبه‌رو شدن با چیزی به‌کلی متفاوت از فرهنگ رایج در این دیوان‌ها، مورد انتقاد قرار دادن غیبت زن در این اشعار، و اعتراض به مطرح شدن آن‌ها به عنوان ابزار تنوع در سیر داستانی اساساً مردانه، و نیز تأکید بر بعضی از اشعار که گاه به شکلی تند، زن را

Archive of SID

www.SID.ir

معیار نابخردی و ضعف معرفی کرده‌اند، و نقد آثار ادبی بر مبنای آن، کار درخوری به نظر نمی‌رسد.

در این مطالعه، محقق شناخت شاعر و درک نظر او نسبت به زن را نیز در اولویت قرار نمی‌دهد. شاعرانی نظیر *فردوسی*، به عنوان شخص، هر چند اشخاص مهم و صاحب نام، در شرایطی نبوده‌اند که موضوع زن جزء دغدغه‌های فکری آنان باشد. از آن‌جا که این آثار قالبی هنری دارد، این احتمال به صورت جدی هست که موضع‌گیری‌های خاص سراینده‌گان نسبت به زن، تابعی از شرایط داستان، یا نظر قهرمان داستان باشد. به این ترتیب، انتساب قطعی آن به عقاید صریح شاعر مورد تردید است. در آثار هنری، در بسیاری موارد، صاحب اثر عقاید خود را از زبان قهرمان و شخصیت‌های داستان بیان می‌کند؛ اما تشخیص این که در کدام مورد سخن اعتقاد خود شاعر است و در کدام مورد نه، آسان نیست. در این گونه دیوان‌ها به دلیل اقتضای داستان مطالبی گفته‌شده‌است، که به آسانی نمی‌توان عقاید خود شاعر را معلوم کرد. به‌ویژه درباره‌ی موضوعی که دغدغه‌ی اصلی او هم نبوده و درباره‌ی آن از زبان دیگران سخنان متفاوتی هم گفته‌است.

فایده‌ی مهمی که مطالعه‌ی این آثار، با محوریت موضوع زن، می‌تواند داشته‌باشد، آگاهی از لایه‌های متفاوت فرهنگ جامعه‌ی سنتی در این مورد است. شک نیست که ارکان کلی و خصوصاً کلیشه‌ئی فرهنگ قدیم درباره‌ی زن، تا حدود زیادی مشخص است و حتا بدون مطالعه‌ی این آثار هم شاید غیرقابل‌حدس نباشد. اما در کنار این کلیات آشنا، بعضی جزئیات ناآشنا هم هست که می‌تواند آن شناخت‌های کلی را مورد تغییر یا تدقیق قرار دهد و به هر حال، زیر و بم‌های دارای نکته و تفسیر را در این باره مطرح کند.

واقعیت شاهنامه

در مورد این که تا چه حد می‌توان شخصیت‌پردازی برخی زنان شاهنامه را تصویری از واقعیت در ایران باستان دانست، باید در قضاوت جانب احتیاط را رعایت کرد. *مصاحب* (۱۳۴۸) می‌گوید که شاهنامه یک سند تاریخی-ملی است و دوران طلائی فرهنگ ایران قدیم را به ما نشان می‌دهد: «شاهنامه آئینه‌ی روشن و تمام‌نمائی از اصول و آداب و اندیشه‌ها و تفکرات و به قولی جامع جمیع خصایص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایران باستان است.» (مصاحب ۹۴۸:۱۳۴۸). *انصاف‌پور* (بی‌تا) نیز معتقد

Archive of SID

www.SID.ir

است که *فردوسی* علی‌رغم قضاوت‌های کوته‌بینانه‌ئی که در عصر خود او در مورد زنان معمول بوده، بدون دخالت دادن بینش زمان در کار خود، اخبار و روایاتی را که درباره‌ی زن عهد باستان به دست‌اش رسیده، آراسته و پرداخته و بسط داده و در شاهنامه آورده، و به عبارت دیگر نقش اجتماعی و موقعیت و مقام زن را آن‌چنان که بوده معرفی کرده‌است: «بنابراین، از روی مندرجات شاهنامه‌ی *فردوسی* که در حقیقت سندی صادق و صمیمی است، می‌توان جنبه‌های گوناگون شخصیت زن را از دیرباز تا پایان ساسانیان در ایران باز شناخت.» (انصاف‌پور بی‌تا:۱۱).

چنین اعتماد تاریخی به یک اثر هنری چندان قابل قبول نیست؛ اما در عین حال، اگر معیار برای باور نکردن سخن شاهنامه درباره‌ی زن، بلندی مقام زن در آن است، ممکن است اشتباه باشد. *کیا* (۱۳۷۱) درباره‌ی نسبت داستان و واقعیت باستانی درباره‌ی منزلت زن می‌گوید: «چنین به نظر می‌رسد که آزاده‌گی و اقتدار استثنائی بعضی از زنان در منظومه‌های پهلوانی نشان‌گر ارج و منزلت زن است نزد اقوامی که این روایت‌ها را آفریده‌اند و رواج داده‌اند.» (کیا ۲:۱۳۷۱). این قضاوتی هم‌راه با احتیاط است، اما نویسنده‌ی مذکور گاهی از این احتیاط دور می‌شود و در جای دیگری با اطمینانی بیش‌تر اظهار می‌کند که «آزادمنشی رودابه در دعوت زال به کاخ، نشان از جای پای استوار زن در جامعه دارد.» (کیا ۴۲:۱۳۷۱). نیز در جائی دیگر می‌گوید: «سیندخت نماینده‌ی جامعه‌ئی است که در آن زن نه فقط فرودست و بنده‌ی مرد نیست که گاه سر و گردنی هم از آن بالاتر است.» (کیا ۵۷:۱۳۷۱). شک نیست که در بعضی جوامع، به عنوان استثنا، زنانی مثل سیندخت یافت می‌شوند که سر و گردنی از بسیاری مردان از جمله مرد خود بالاتر اند، اما آیا از این می‌توان به فرودست نبودن زنان به طور کلی رسید؟ در میان نویسنده‌گان غیرایرانی‌گرا هم گفته‌شده‌است که «چنین برمی‌آید که سمت و سوی فرهنگ حاکم بر کشور و منطقه در روزگار ایران باستان به جهتی بوده که به زن امکان بروز لیاقت‌ها و شایسته‌گی‌ها داده‌شده‌است؛ اگر چه به نوعی رنگ و بوی فرهنگ مردسالاری دیده‌می‌شود، اما مردسالاری مطلق نبوده‌است.» (اکبری ۱۰۱:۱۳۸۰). اما از نگاه این مقاله، ادعائی نظیر این که ایران باستان به طور عام، چنان فرهنگ غنی و والائی داشته‌است که در آن زنان از موقعیتی درخور بهره‌مند بوده‌اند، سخنی نیست که با چنین استناداتی به‌راحتی قابل تأیید باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

آن‌چه در ارتباط با نسبت حقیقت داشتن وضعیت زن در شاهنامه با واقعیت تاریخی ایران باستان قابل توجه است، بعضی گرایش‌های ناسیونالیستی ایرانی است که گاه به مرز نوعی نژادگرائی نزدیک می‌شود. این درست است که ایران یکی از مهم‌ترین امپراتوری‌های معدود عصر باستان بوده‌است و وجود یک مرکز تمدنی مهم چون ایران، زمینه‌ساز رشد اجتماعی و فرهنگی، از جمله در مورد فراهم شدن فضای بازتری برای ظهور و رشد شخصیت زنان، بوده‌است. با وجود این، اعتقاد به این که فرهنگ ایران باستان، از لحاظ تاریخی و جغرافیائی تافته‌ی جدا بافته‌ئی بوده که به صورت استثنائی، زمینه‌ساز بروز استعدادهای والای زنان بوده‌است، و با استناد به موردی مثل شاهنامه، و این را به یک نقطه‌ی اتکا برای برتر دیدن ایران و ایرانی تبدیل کردن، از حیث تطبیق با واقعیت، چندان مسلم نیست.

فضای اشرافی شاهنامه

یک نکته‌ی مهم و اساسی وجود دارد که توجه به آن برای هر گونه قضاوت درباره‌ی این موضوع ضروری است، و تا حدی بعضی زیاده‌روی‌ها را در مورد مقام زن در ایران باستان تعدیل می‌کند و آن این که فضای داستانی شاهنامه فضایی اشرافی و آریستوکراتیک[1] است. چه زنانی که همسر یا دختر یا خواهر شاه یا وزرا یا سایر درباریان هستند، و چه زنانی که همسر یا دختر یا خواهر پهلوانان هستند، همه‌ی این‌ها در یک فضای اعیانی پرورش یافته‌اند. یعنی فضائی که در آن ثروت، قدرت، و افتخار که عموماً موروثی و گاه اکتسابی است، نقشی مهم بازی می‌کند. در چنین فضاهائی، تعادل و تناسب ارزش زن و مرد همواره بیش از سطح اجتماع عامه بوده‌است. به نظر می‌رسد به طور کلی و صرف نظر از ایرانِ زمانِ شاهنامه، در فضاهای اشرافی اعتقاد به برتری مطلق مرد از حیث کارکردی و شاید تصور ارزش ذاتی بیش‌تر او، یعنی همان عقیده‌ی رایج در عموم فضاهای طبقه‌ی عادی مرسوم نبوده‌است. در جایگاه‌های آریستوکراتیک هم‌چون دربارها و کاخ‌ها، زنان به دلیل عزتی که ناگزیر به عنوان یک شاه‌دخت یا موقعیتی نزدیک به آن داشته‌اند، این امکان کم‌تر بوده‌است که به اندازه‌ی زنان در میان طبقه‌ی عوام مورد تحقیر و تعذیب قرار گیرند. بنابراین، به نسبت طبقه‌ی عوام، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران، این امکان بیش‌تر وجود داشته که آنان تا حدی به نوعی خودباوری در برابر مردان برسند و

[1] Aristocratic

Archive of SID

www.SID.ir

بتوانند از حیث کارهائی که انجام می‌دهند یا خلق و خو و شخصیتی که از خود بروز می‌دهند توانا و با اهمیت جلوه کنند. همین موقعیت خاص باعث شده‌است که آنان گاه بتوانند مأموریت‌هائی را بر عهده گیرند و شخصیتی از خود ارائه کنند که فقط از مردان انتظار می‌رفته‌است. در تاریخ سلسله‌های پادشاهی و مراکز اعیانی نزدیک به آن‌ها، زنانی که به مقام سلطنت یا نیابت سلطنت برسند و نیز زنانی که بدون بر عهده گرفتن رسمی چنین مسئولیت‌هائی، مستقیم یا غیرمستقیم، به اداره یا کنترل کارهای مهم سیاسی و اقتصادی و دیوان‌سالاری بپردازند وجود داشته‌اند که *کاترین*[1] در روسیه، *الیزابت*[2] و *ویکتوریا*[3] در انگلستان، *آدامز*[4] در امریکا، و *ماری آنتوانت*[5] در فرانسه نمونه‌های مشهور آن هستند. حتی زن به عنوان سرکرده‌ی سپاه، اگر چه به صورت بسیار کم‌یاب و شاید تقریباً استثنائی هم در واقعیت بوده‌است. *ژن‌دارک*[6] فرانسوی، اگر چه حقیقت داستانی او همواره در هاله‌ئی از ابهام بوده‌است، اما اصل این که او دختر جوانی بوده که با ظاهر شدن در لباس مردان و پشت نقاب جنگی، در نبردهای مهم به عنوان فرمانده شرکت کرده و پیروز شده، مورد تردید نیست. در این صورت، سفارت *سیندخت*، پادشاهی *همای چهرزاد* و دلاوری *گردیه* می‌تواند یک‌سره قصه و تخیل نباشد یا دست کم خالی از واقع‌نمائی تلقی نشود.

آن‌چه در فرهنگ ما و نمونه‌های مشابه آن به عنوان زنان حرم‌سرا مشهور اند، ممکن است نقض این قاعده محسوب شود؛ اما چنین نیست. در مورد زنان حرم‌سرا که همسران شاهان مقتدر بوده‌اند، آمده‌است که آنان لای دو تیغه‌ی یک قیچی—از یک سو شهوت‌رانی پادشاه و از سوی دیگر غیرت سنتی او—گرفتار بوده‌اند. مشهور است که آنان از شدت آسوده‌گی و بی‌کاره‌گی به موجوداتی بی‌خاصیت، هوس‌باز، و گاه توطئه‌گر و خطرناک تبدیل می‌شده‌اند که یا به بازی و تفریح و روزمره‌گی روزگار می‌گذرانده‌اند یا به توطئه و بدگوئی برای حذف رقیبان و نیز اخلال در کار مملکت مشغول می‌شده‌اند. در عین حال، قابل توجه است که آنان که در میان این زنان، سوگلی شاه می‌شدند و از طریق او نفوذ زیادی در کنترل مستقیم اداره‌ی امور به دست می‌آوردند، غالباً زنانی نبودند که صرفاً به صفت زیبائی و دلبری برتر باشند.

[1] Catherine the Great (Yekaterina Alekseyevna) (1729–1796) German-born empress of Russia (1762–1796)
[2] Elizabeth I (1533–1603) Queen of England (1558–1603)
[3] Victoria (Alexandrina Victoria) (1819–1901) Queen of the United Kingdom of Great Britain and Ireland (1837–1901)
[4] Addams, Jane (1860–1935) U.S. social reformer
[5] Marie-Antoinette (-Josèphe-Jeanne d'Autriche-Lorraine) (1755–1793) Queen consort of Louis XVI of France
[6] Jeanne d'Arc (1412–1431; canonized 1920) French military heroine

Archive of SID

www.SID.ir

در بسیاری موارد، سوگلی‌ها زنانی بودند که علاوه بر جمال، از برتری‌هائی چون هوش، دانش، زبان‌آوری، قدرت نفوذ، و مانند این‌ها برخوردار بوده‌اند و این‌ها اوصافی بود که در لایه‌های غیراشرافی اجتماع کم‌تر تحقق می‌یافت و حتا در صورت تحقق، کم‌تر به جد گرفته می‌شد و میدان بروز می‌یافت.

قابل توجه است که هنگامی که سخن از فضاهای آریستوکراتیک و طبقات برتر اجتماعی در میان است، این شامل فضاهای دینی، پیامبران و جانشینان آنان، و روحانیان بلندپایه نیز می‌شود. در چنین مراکزی هم، زنان از عزت‌نفس بیش‌تری نسبت به عرف اجتماعی برخوردار بوده‌اند و به همین دلیل قدرت و امکان اعمال نفوذ در بعضی مسائلِ معمولاً مخصوص مردان را پیدا می‌کردند. حکایت نبوت انبیای بزرگ معمولاً با وجود شخصیت زنی برتر همراه است. نیز در تاریخ کلیسا، زنان قدیسه که در فعالیت‌های مهمی تاثیر داشته‌اند کم نیست. به نظر می‌رسد اگر احترام و ارزش به نسبت بالاتر، در مقایسه با فرهنگ عامه، که در این فضاها به دلیل احترام تمامی عناصر طبقات برتر به زن نهاده می‌شد وجود نداشت، رشد توانائی برای انجام چنین کارهائی میسر نمی‌شد.

حال اگر این نکته قابل قبول باشد که زن در لایه‌های بالای اجتماعی امکان بیش‌تری برای رشد داشته‌است، با توجه به فضای حماسی شاهنامه که اساساً روح سلحشوری از صفات مشخص اعیان و اشراف بوده‌است و نه مردم عادی، می‌توان پذیرفت که حضور نسبتاً پررنگ زن در عرصه‌های مختلف شاهنامه، در مقایسه با کتب دیگر، تا حدودی می‌تواند حاکی از بعضی واقعیات در تاریخ واقعی باشد. با بودن شخصیتی مثل *ژن‌دارک* در واقعیت، شخصیتی مثل *گردآفرید* در شاهنامه چندان غیرقابل‌باور نیست و می‌تواند نمادی از یک رشته واقعیت‌های مشابه تاریخی باشد. در این صورت، اگر زن شجاع و جنگ‌آوری چون *گردآفرید* ممکن باشد، زن خردمند و دیپلوماتی چون *سیندخت* و زنی پادشاه چون *قیدافه* هم می‌تواند دور از واقعیت نباشد.

مقتضیات حماسه

نکته‌ی مهم دیگر هویت حماسی شاهنامه و زنان شاهنامه است. بنا به الزام‌های چنین حال و هوای داستانی، زن در کنار وصف زیبائی و انجذاب که قطعاً به مرز تغزل و عشق‌های از نوع لیلی و مجنون نمی‌رسد، در پی قدرت و شوکت و در کار

Archive of SID

www.SID.ir

مبارزه و فعالیت برمی‌آید. در چنین فضائی، هم در واقعیت و هم در داستان، زن قدری غیرقابل‌باور به نظر می‌آید. بعضی از این به مردکردار بودن این زنان تعبیر کرده‌اند: «زنان به تبع مردان اعتباری دارند و برترین زنان مردانه‌ترین آن‌ها است» (ستاری ۱۳۷۳:۱۳). این نکته‌ئی قابل‌توجه است و می‌تواند گرایش‌های زن‌باور را برآشوبد؛ چرا که در بسیاری موارد هنگامی که در شاهنامه اوصاف خوبی برای زنان به کار رفته، این صفات را مردانه می‌دانند. «زنان شاهنامه نیز مانند دیگر قهرمانان آن، همه مردصفت و مردکردار اند. از اقدام به هیچ کار بزرگ تردید به خود راه نمی‌دهند. اگر به جنگ رو آورند چون *گردآفرید* و *بانوگشسب* و *گردیه* اند و اگر به عشق همانند *رودابه* و *تهمینه* اند و در اتخاذ تصمیم و خردورزی چون *سیندخت* و *کتایون* راسخ اند و در رهانیدن زنده‌گی از چنگ اهریمن و فرزندپروری مانند *فرانک* و *فرنگیس* مادرانی فداکار اند. همه‌گی شگفت اند.» (انصاف‌پور بی‌تا:۱۲). شگفت، اما نه ضرورتاً مردصفت و مردکردار، بلکه بهتر است بگوئیم محدودنشده در شخصیتی که غالباً به زنان تحمیل شده‌است. همان طور که گفتیم، خطر کردن و جنگیدن و بلندپرواز بودن و خرد و عقل ورزیدن و قدرت انتخاب را برای خود حفظ کردن که به تفاوت در زنانی چون *سیندخت*، *فرانک*، *گردیه*، *کتایون*، و دیگران هست، لزوماً صفات مردانه نیست؛ به‌ویژه هنگامی که فضا فضای اشرافی و حماسی باشد. علاوه بر این که شاهنامه، علی‌رغم این که یک مثنوی بزمی نیست، بیش‌ترین توصیف آن در ارتباط با زنان، توضیح زیبائی و جاذبه‌های زنانه‌ی آن‌ها است. از این گذشته، شخصیت‌هائی چون *تهمینه*، *فرنگیس*، *رودابه*، و *منیژه* خلق و خوی مردانه ندارند، بلکه این اوصاف زنانه‌ی آن‌ها مثلاً وفاداری همسرانه یا فداکاری مادرانه است که عامل اهمیت آن‌ها است. برای نمونه، *بصاری* (۱۳۵۰) که خود یک زن است می‌گوید: «درباره‌ی ‹زن› استاد سخن *فردوسی* طوسی یا به اقتضای موضوع اظهار نظر کرده‌است یا از زبان قهرمان داستان سخن رانده؛ به همین جهت است که گاه زن مقام و منزلت فرشته‌گان را دارد و مظهر خوشبختی به صورت زن نشان داده‌می‌شود و در دوراندیشی و پارسایی و عقل و درایت و دلاوری و تیزهوشی هم‌چون مردان مورد ستایش قرار می‌گیرد.» (بصاری ۱۳۵۰:۶).

علاوه بر این، بازی دوسویه میان واقعیت و تخیل را در خلق داستان نباید نادیده گرفت. هر داستان‌سرای موفقی، این دو، یعنی واقعیت و تخیل را به نسبتی با هم در می‌آمیزد و قضاوت در میزان این نسبت، خصوصاً جائی که گذشته‌ی دور

Archive of SID

www.SID.ir

تاریخی با اسطوره و افسانه در می‌آمیزد، کاری دشوار است. شک نیست که بعضی از زنان بزرگ شاهنامه تا حدی محصول تخیل خلاق داستان‌سرا هستند تا بر جذابیت داستان افزوده‌شود. در مورد مهم‌ترین شخصیت شاهنامه، یعنی *رستم*، به *فردوسی* منسوب است که گفته‌است: «که رستم یلی بود در سیستان / منش کرده‌ام رستم داستان». دلیلی ندارد که درباره‌ی بعضی شخصیت‌های زن چنین روشی در کار نبوده‌باشد. در عین حال، جالب توجه است که اتفاقاً شخصیت‌های مرد شاهنامه بیش از شخصیت‌های زن با بزرگ‌نمائی و اسطوره درآمیخته‌اند. مثلاً بلندی گیسوی *رودابه* و رها کردن آن از فراز کاخ برای این که زال از آن بالا برود بسیار کم‌تر از امکان واقعی دور است تا این ادعا که *سهراب* در سه‌ساله‌گی راهی میدان نبردآزمائی شد و در ده‌ساله‌گی از میان پهلوانان رقیب نداشت. بگذریم از مواردی کاملاً اسطوره‌ئی هم‌چون جنگ *رستم* با دیو سپید، یا روئین‌تن بودن *اسفندیار*.

بعضی اوصاف زنان در شاهنامه

زیبائی زن

در مواردی کسانی که خواسته‌اند در توصیف زن در شاهنامه سخن بگویند به دلایلی ابتدا از تأکید *فردوسی* بر اموری مثل خردمندی، دلاوری، و غیره سخن گفته‌اند و از کنار یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد اشاره‌ی زنان شاهنامه گذشته‌اند. علت اصلی شاید این بوده است که زیبائی و دل‌ربائی زن موضوع غزل است و از مثنوی‌های داستانی، به‌ویژه یک مثنوی حماسی، کم‌تر انتظار می‌رود که ورود زن به فضای آن با هویت رایج همیشه‌گی، یعنی به عنوان ابزار تزئین داستان باشد. علاوه بر این، با توجه به این که به نظر بسیاری از حامیان جنبش حقوق زنان، از مهمترین عوامل دست‌دوم شدن زن و غیبت او از عرصه‌ی عمومی، مختصر کردن او در صفات زیبائی و دل‌ربائی است، علاقه به بازنمود شاهنامه به عنوان سند هویتی اصیل و متفاوت که از این روش رایج مواجهه با زن پرهیز می‌کند، باعث شده‌است که غالباً از کنار تفصیل جمال زنانه در شاهنامه به‌آرامی و سکوت عبور کنند یا تفسیر محدود و گذرائی از آن عرضه کنند.

اما، علی‌رغم این، مهم‌ترین توضیحات و توصیفات شاهنامه در مورد زن، درباره‌ی جمال و جمال‌شناسی او است و از این نظر در تناسب کامل با تفکر و فرهنگ

Archive of SID

www.SID.ir

مسلط در عموم زمان‌ها و مکان‌ها قرار می‌گیرد و تفاوت یا برتری مهمی را نشان نمی‌دهد، جز این که در این توصیفات به‌شدت جانب اخلاق و حدود را رعایت می‌کند. در عموم موارد، هنگامی که کسی در شاهنامه—اعم از این که مرد باشد یا زن، جوان یا پیر، پهلوان باشد یا وزیر—در پی توضیح شایسته‌گی زنی برمی‌آید، نخست درباره‌ی زیبائی او سخن می‌گوید. فرق زیادی نمی‌کند که گوینده زن یا مردی واسطه باشد یا خود داماد، شوهر، یا حتا پدر عروس. عموماً تنها یا مهم‌ترین صفت زن که او را ارزش‌مند و خواستنی می‌نماید، حسن جمال او است.

بی‌تردید برای کسانی که چه از منظر فمینیسم امروزی و چه از منظر اخلاق‌گرائی سنتی و چه شاید حتی از نظر ایران‌گرائی به موضوع نگاه می‌کنند این حد از تأکید بر ظواهر زنانه چندان خوش‌آیند نیست. فراوان سعی شده‌است این خلاصه کردن زن در زیبائی و دل‌ربائی او، محصول تربیت غلط اجتماعی قلمداد شود. اما در این صورت، شاهنامه هم از حیث آموزه‌هایش، گر چه در مقایسه‌ی غزل به نسبتی کم‌تر، ولی در حد خود، گناهکار می‌نماید. به نظر می‌رسد از جمله مشکلات مدافعان امروزین حقوق زن، کاستن همه چیز به تربیت اجتماعی و خصوصاً دستورها یا خرافه‌های دینی است. در حالی که گسترده‌گی موضوع مورد بحث در طول تاریخ و در میان تمامی اقوام و ملل مختلف، حکایت از این دارد که علاوه بر نقش مهم فرهنگ غلط، زیربنائی طبیعی و زیست‌شناختی هم در کار است، که از سنگینی جرم مردها و فرهنگ‌ها تا حدی می‌کاهد (مردیها ۱۳۷۷).

در سخن گفتن معمول شوهر با زن خود، در خطاب احترام‌آمیز به او، این توصیف اغراق‌آمیز صفات جمال او است که رابطه را با صمیمیت همراه می‌کند. (*فردوسی* ۱۲۵:۱۳۷۵). از قول گوینده‌ئی مجهول، که در مقام توصیه‌ی همسری به *کاووس‌شاه* است، در کنار وصف شاه‌زاده‌گی—که به دلیل قاعده‌ی ازدواج شاهان با دختران افراد بلندمرتبه و ترجیحاً شاه‌زاده‌گان مطرح می‌شود—تنها صفت مطرح زیبائی است (همان:۲۹۲). از زبان پدر دختر در داستان *سیاوش* که داماد را به حریم خود دعوت می‌کند نیز موضوع از همین قرار است (همان:۴۴۹). از زبان مادر دختر در داستان *رودابه* و *زال*، *سیندخت* خطاب به *سام* خود را چنین معرفی می‌کند (همان:۱۶۲). شاه در مقام خواستگاری از پدر زن آینده‌ی خود، دلیل اعتبار انتخاب خود را چهره و تن پاکیزه (یا به تعبیر امروزی‌تر، خوش‌چهره‌گی و خوش‌اندامی) برمی‌شمارد. البته از ستوده‌گی دختر در «هر شهر و هر انجمن سخن» نیز می‌راند،

Archive of SID

www.SID.ir

اما اگر این ستوده‌گی به‌واسطه‌ی همان پاکیزه‌گی است که پس جمال، صفت منحصربه‌فرد برای انتخاب است، و اگر ستوده‌گیِ اخلاقی است معیار دوم خواهدبود. (همان:۲۹۳). از چشم مردی که خود طالب همسر است نیز این موضوع قابل قضاوت است: زنی که برای او نامزد شده *جریره* است و او به محض این که روی *جریره* را می‌بیند خوش می‌آیدش و این معنا و مفهومی جز محوریت دادن به خوب‌روئی زن هنگام انتخاب ندارد (همان:۴۴۹).

زیبائی‌های ظاهری زن در شاهنامه با تعابیری چون «باغ بهار»، «آرایش روزگار»، «پری‌چهره»، «سرو سهی»، «ناسفته‌گوهر»، «آرام دل»، «بهشتی‌روی»، «بهشت پرنگار»، «ماه دیدار» و مانند این‌ها مورد اشاره قرار گرفته‌است (دبیر سیاقی ۵۱:۱۳۶۵). آن‌چه در این توصیفات شاعرانه جلب توجه می‌کند یکی ادب و اعتدال در کلام شاعر است که بر خلاف شاعران و داستان‌سرایان اوروتیک، در توضیح زیبائی‌ها از مرزهای اعتدال عبور نمی‌کند و نیز بر خلاف شاعران غزل‌سرا، زیبائی را مایه‌ی آه و افسوس و درد و سوز عاشقانه نمی‌کند. این، از یک سو به ویژه‌گی موضوع کار شاهنامه برمی‌گردد که حماسه است و حماسه چون به لذات ناشی از قدرت و جدال بر سر آن می‌پردازد، مجال زیادی برای لذت‌های بزمی ندارد؛ و از سوی دیگر به شخصیت *فردوسی* بازمی‌گردد که عشق را به عنوان یکی از امور زنده‌گی می‌پذیرد، نه تمامی آن. در صحنه‌ئی که *رودابه زال* را به کاخ خود دعوت می‌کند، بهترین فرصت برای توصیف مغازله فراهم است، اما *فردوسی* به گفتن این که هر زمان مهرشان به هم فزونی می‌گرفت بسنده می‌کند—هرچند کاتبان و نسخه‌نویسان قرون بعد، ذوق یا چه بسا ناکام‌یابی خود را در قالب اشعار آن‌چنانی در دنباله‌ی این صحنه‌ها اضافه کنند.

در شناخت زن در شاهنامه، اگر تفاوت‌ها را در قیاس با دیگر دواوین و داستان‌ها در نظر بگیریم، مشابهت‌ها را هم نمی‌توانیم انکار کنیم که از مهم‌ترین آن‌ها نگاه به زن در اولین وهله از جنبه‌ی زیبائی او است. از این نظر، یکی از ایرادهای مهم بخشی از مدافعان امروزین حقوق و جایگاه زن، دایر بر این که نباید به گونه‌ئی بر عنصر زیبائی و دل‌ربائی زنانه تأکید کرد که کارویژه‌ی زن و علت وجودی او تلقی شود، در شاهنامه هم، هر چند به شکلی خفیف و پیراسته وجود دارد. بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که اساساً داخل کردن بحث زنان و زیبائی و عشق و ازدواج در داستان، به طور کلی و به‌ویژه در حماسه، به دلیل کارکرد تفننی آن در خسته‌گی‌زدائی و جذابیت دادن به روایت است. *صفا* (۱۳۶۲)

Archive of SID

www.SID.ir

می‌گوید: «داستان‌های عاشقانه‌ی این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است؛ زیرا در آن تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبائی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی به هم درمی‌آمیزد و از آن میان عظمت عشق به همان اندازه آشکار می‌شود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم‌آزمائی.» (صفا ۱۳۶۲:۲۲۴).

دقیقاً همین تفکیک قاطع میان کاربری دو جنس، یک سو زیبائی و لطافت و عشق و سوی دیگر دلاوری و تناوری و جنگ است که از نظر منتقدان معاصر در مسائل زنان، زمینه‌ساز فرودستی اجتماعی و حاشیه‌نشینی تاریخی جنس مؤنث بوده‌است. البته شک نیست که نه‌تنها از *فردوسی* در هزاره‌ئی پیش چنین انتظاری گزاف است، بلکه علی‌رغم پیش‌رفت مسلم فرهنگ در بر هم زدن آن تفکیک قاطع جنسیتی و مطرح کردن زن از منظر توانائی‌ها و علائق او به عنوان سوژه‌ی آزاد انتخاب‌گر و نه ابژه و ابزار عشق، به نظر می‌رسد در آینده هم، تا حدودی، در بر همین پاشنه خواهدچرخید و دلاوری مرد و دلبری زن، هم در سرایش داستان و هم در زنده‌گی واقعی، از نگاه بسیاری، ترکیبی مناسب و مطلوب تلقی خواهدشد. با وجود این، ذکر این نکته که *فردوسی* و زمانه‌ی او و زمانه‌ی داستانی او، همه بر زیبائی زن به عنوان اولین و مهم‌ترین وصف او تأکید کرده‌اند، برای شناخت زن در شاهنامه مهم است.

وفاداری زن

وفاداری به معنائی که شامل فداکاری هم باشد، از صفات بحث‌برانگیز زنان است. شاید بارزترین صفتی که می‌تواند از حیث تقویت نگاه جنبی و فرعی به زن مورد انتقاد مدافعان حقوق زنان قرار گیرد، همین صفت باشد. وفاداری مثل شجاعت یا خردمندی نیست که وصفی در خود و برای خود باشد، بلکه وصفی دوسویه است، یعنی وفاداری زن نسبت به مرد، در حالی که از وفاداری مردان کم‌تر سخن گفته‌می‌شود. همین باعث شده‌است که در نظر بعضی از نظریه‌پردازان مطالعات زنان، وفاداری و فداکاری به عنوان صفتی بیش‌تر زنانه به مثابه تبلیغ یک خصلت استثماری تلقی شود. تأکید بر این خصوصیت، به شکلی که گوئی منحصر به جنس مؤنث است یا برای زنان واجب‌تر یا خوب‌تر است، می‌تواند نظریه‌پردازان حقوق زنان را به انکار آن به عنوان یک صفتِ درخود و یک‌سویه از جانب زنان در حق مردان وادارد. گوئی در درون این تفکر این مبنا هست که چون مردان موجوداتی برتر اند،

Archive of SID

www.SID.ir

وفاداری و فداکاری زنان در مورد آنان یک کار نیک است، در حالی که برعکسِ آن لااقل مورد تأکید نیست. شاهنامه از این نظر، بیش‌تر به راه و رسم سنت نزدیک است.

بعضی از زنان شاهنامه نمونه‌ی کامل وفاداری، به‌ویژه در زمان سختی اند، و حتا از رویاروئی با پدر خود در دفاع از شوهر شگفتی‌برانگیز اند. در این باره، گفته‌شده‌است که در شاهنامه «وفاداری از عالی‌ترین صفات ملکوتی زن است. حس وفاداری زن بزرگ‌ترین محرک حیات اجتماعی بشر بوده و هست. بزرگ‌ترین مظهر وفاداری زن وفاداری به شوهر است.» (هاشمی ۸۳:۱۳۷۰). البته اگر منظور از این سخن خودداری از ارتباط ممنوع با بیگانه باشد، هم امر مسلمی است و هم چندان اهمیتی ندارد؛ یعنی نمی‌توان به استناد چنین خوی و خصلتی اهمیت زیادی برای کسی در نظر گرفت. اما اگر منظور از وفاداری این باشد که زن برای بودن با شوهر خود سختی و زجر تحمل کند و برای او فداکاری کند، موضوع هم ضروری و مسلم نیست و هم به همین دلیل مهم است. نمونه‌ی این در داستان *سودابه* و پدرش، در داستان *رودابه* و پدرش، در داستان *کتایون* با پدر، در داستان *فرنگیس*، و نیز *منیژه* با پدر خود آشکار است. در تمامی این موارد، زن در دفاع از همسر یا خواستگار خود رو در روی پدر می‌ایستد (فردوسی ۳۷۲:۱۳۷۵).

گیوْ پهلوان ایرانی به جست‌وجوی *کی‌خسروْ* فرزند *فرنگیس* و *سیاوش* به توران می‌رود و چون او را پیدا می‌کند، عزم بازگشت به ایران دارد. نکته‌ی جالب توجه برای بحث ما این است که *فرنگیس* هم که از خطرات راه و انتقام پدر آگاه است، هم‌راه آنان می‌شود (فردوسی ۴۰۲:۱۳۸۲). *گیوْ* لشکر دشمن را شکست می‌دهد و شاه ترکان ضمن خشم و خروش و وعده‌ی انتقام، سخنی می‌گوید که مربوط به بحث ما است: اگر *کی‌خسروْ* راه ایران را در پیش گرفته‌است ایرانی است؛ فرنگیس که ترک است برای چه به ایران می‌رود. *فرنگیس* دغدغه‌ئی جز وفای *سیاوش* و به بار نشاندن یادگار او ندارد، برای همین به زمین پدری پشت می‌کند. البته در این‌جا گرایش ایران‌باوری *فردوسی* و حتی نژادگرائی او بی‌تأثیر نیست؛ چون گر چه به گفته‌ی *گردآفرید* «که ترکان ز ایران نیابند جفت»، اما برعکس هر گاه ایرانیان از ترکان جفت گرفتند آن جفت هم به ایران متمایل است و آن را سرزمین خود می‌داند.

منیژه دختر دیگر *افراسیاب* هم از نظر وفای به همسر، داستانی شبیه خواهر خود دارد. هنگامی که *بیژن* در شکارگاهی دور از وطن، بزم‌گاه *منیژه* را می‌بینند و

Archive of SID

www.SID.ir

به سوی آن می‌رود، ملاقاتی صورت مـی‌گیـرد و دو طـرف دل‌داده‌ی هـم مـی‌شـوند. افراسیاب خبردار می‌شود و در پی انتقام برمی‌آید، و سرانجام، از سـر مـصلحت‌جـوئی، او را در چاهی زندانی می‌کند و برای تنبیه *منیژه* نیز او را که ننـگِ دوده اسـت از خانه اخراج می‌کند (فردوسی ۸۰۴:۱۳۷۵). از این‌جا، *منیژه* مشغول تیمار *بیژن* کـه درون چاه است می‌شود و در انتها این *رستم* است کـه *بیـژن* را نـسبت بـه فـداکاری‌هـای *منیژه* تذکر می‌دهد و از او می‌خواهد که بـه پـاس ایـن فـداکاری و وفـاداری هرگـز نیآزاردش (فردوسی ۶۴۹:۱۳۸۲).

در فرهنگ عوام و نیز گاه در کتاب‌های غزل در مورد بی‌وفـائی زنـان، بـه‌ویـژه زنان خوب‌رو و خواستنی، فراوان سخن گفته‌شده‌است. اما بیش‌تر به نظر می‌رسد کـه بی‌وفائی زن به این دلیل مورد اعتراض است که گوئی وفا صفت مخصوص زن اسـت و مردان در تنوع‌طلبی خود کاری عادی و طبیعی می‌کنند. مردان از هر گلی عطری می‌بویند، ولی زن برای وفاداری حتا پس از مرگ شوهر هم بهتر است شوهر دیگری نگیرد.

در داستان *شیرین*، *خسروْ* کشته می‌شود و *شیرویه* *شـیرین* را بـه جـادوگری و بدگوهری متهم می‌سازد. می‌گوید که تو جادوگر و بدخو ای و در تمام ایـران چـون تو گنه‌کار نیست. او را احضار و تهدید می‌کند. *شیرین* *شیرویه* را بـه خـاطر کـشتن پدر سرزنش می‌کنـد. *شـیرین* بـرخلاف *سـودابه* کـه دلـداده‌ئـی مفتـون و شـوریده و فتنه‌انگیز و لذت‌طلب است، زنی وفادار است و برای رفع اتهام و اثبات وفاداری دست به کاری شگرف می‌زند و مرگ را بر همـسری بـا قاتـل شـوهرش رجحـان مـی‌نهـد. شیرین نمونه‌ی زنِ درباریِ پسندیده و وفادار و فداکار است (مزداپـور ۵۶:۱۳۸۲). جالـب این‌جا است که وفای *شیرین* در ارتباط با شوهری مطرح می‌شـود کـه تقریبـاً نـوعی نماد بی‌وفائی است و این باعث می‌شود شـبهه‌ئـی کـه مطـرح شـد، یعنـی ایـن کـه وفاداری صفتی در خورِ زنان است، جدی تلقی شود. جای سوآل است که *رستم* چرا *تهمینه* را به‌راحتی رها کرد و رفت تا جائی که بـر اثـر ایـن قطـع ارتبـاط، تـراژدی *رستم* و *سهراب* واقع شد. چرا *رستم* وفاداری نکرد و چرا شاهنامه از قـول خـود یـا دیگران این بی‌وفائی را نکوهش نکرد؟ برعکس، چرا وفاداری *کاووس* در مورد *سـودابه* این قدر نکوهش شد تا جائی که *رستم* این وفاداری را دلیل خـروج از شایـسته‌گـی برای شاهی گرفت و گفت: «تو را مهر سودابه و بدخوئی / ز سـر بـر گرفـت افـسر خسروی». در این‌جا، پاسخی آماده وجود دارد که *سودابه* بدمنش بود، اما ایـن کـافی

Archive of SID

www.SID.ir

نیست. حتی اگر *سودابه* بدمنش هم نبود ولی عشق و وفای *کاووس* به او مشکلاتی به بار می‌آورد. این عشق، نه وفا (یعنی یک صفت خوب)، بلکه به احتمال، سست‌عنصری و زن‌باره‌گی (یعنی یک صفت بد) نام می‌گرفت و باز هم تحقیر می‌شد. فرض کنیم *رستم* به وفای *تهمینه* در سمنگان می‌ماند؛ در این صورت چه می‌شد؟ پاسخ دشوار نیست. شاید چون مردان کارهای مهمی دارند، دل در وفای همسر بستن و با او ماندن‌شان به عیاشی تعبیر شود؛ ولی زنان چون هیچ کاری مهم‌تر از حمایت شوهر و در خدمت او بودن ندارند، ماندن‌شان به وفا تعبیر شود. نشانه‌ی آن این که زنانی که در کار جنگ و سلطنت و نظائر آن هستند، هم‌چون *گردیه*، بی‌وفائی‌شان چندان به چشم نمی‌آید. اگر این باشد، باز هم متکی به طرز تفکری است که از ارزش‌گذاری مستقل دو جنس به‌دور و حاکی از شکل افراطی سکسیسم[1] (اعتقاد به برتری جنس مرد) است. بنابراین، در این مورد، شاهنامه مستعد قرائتی متفاوت از فرهنگ رایج مذکر به نظر نمی‌آید. *داوریل* (۱۳۵۴) درباره‌ی الگوی *منیژه* از نظر اشراف جنگ‌آور می‌گوید: «منیژه زن آرمانی در دوران شوالیه‌گری است.» (داوریل ۱۲۷:۱۳۵۴). اما حتا بیرون از شوالیه‌ها کدام مرد و کدام فرهنگ است که چنین زنی را نستاید. زنی وفادار و فداکار و تا پای جان در خدمت شوی گرفتار؟

شرم زن

شرم به معنای رعایت حساسیت بزرگان و پرهیز از مساوی دانستن خود با آنان و در مقابل عصبانیت و بازخواست آنان زبان‌آوری نکردن، معمولاً صفتی است که بیش از همه شایسته‌ی زن و فرزند، و به‌طور کلی، سزاوار کوچک‌ترها دانسته‌شده‌است. علاوه بر این، زنان در اغلب فرهنگ‌ها، ناموس مرد محسوب شده‌اند و بعضی رفتارهای آنان، گاه حتا ازدواجی که مورد قبول پدر و برادر نباشد، باعث بی‌آبروئی ذکور تلقی می‌شود. به این ترتیب، شرم یعنی خجالت‌زده‌گی و احساس کوچکی و خطاکاری و ناراحتی از این که با رفتار و گفتار و اصرار خود اسباب انگشت‌نما شدن خانواده را فراهم کنند، برای زن و دختر جوان ضرورت بیش‌تری داشته‌است. در داستان عشق *زال* و *رودابه*، پدر دختر از این پیش‌آمد ناراحت است و دختر با مادر خود بحث و جدل می‌کند و چنین انتخابی را حق مسلم و رفتار منطقی خود می‌داند و بر آن اصرار می‌ورزد، اما با عتاب مادر و اشاره‌ی او به شرم در برابر پدر مواجه می‌شود (فردوسی ۱۲۶:۱۳۷۵). *شیرین* که در داستان *فردوسی* آنی نیست که در

[1] Sexism

Archive of SID

www.SID.ir

داستان نظامی است، یعنی شخصیتی دارای جنبه‌های منفی است، در توصیف زن خوب که منظور اشاره به خود او هم هست صفاتی را برمی‌شمارد که نخستین و مهم‌ترین آن‌ها شرم است (فردوسی ۱۳۸۲:۱۸۴۴). توجه به معنای واژه‌ی «شرم» هم مهم است چون گاه چنین می‌نماید که این تعبیر در کنار واژه‌ئی چون «ناز»، بیش‌تر صفتی دل‌برانه است تا صفتی زاهدانه: «چو خرم بهاری سپینود نام / همه شرم و ناز و همه رایْ و کام.» (فردوسی ۱۳۷۵:۱۳۹۴).

«در قسمت‌های مختلف شاهنامه زنان و دختران به خاطر اتصاف به صفت شرم و آزرم مورد ستایش قرار گرفته‌اند و این به عنوان یکی از شاخصه‌های زنانه‌گی آنان مطرح شده‌است.» (نصر اصفهانی ۱۳۷۹:۵۹). شاخصه‌های زنانه همان چیزی است که بعضی معتقد اند در طبیعت زنان است و بعضی معتقد اند جامعه‌ی مردمحور به دلیل این که بعضی اوصاف مطلوب او است، آن‌ها را به ارزش تبدیل کرده‌است؛ در حالی که چه بسا با نظر به زن به عنوان موجودی با ارزش‌های مستقل، ضدارزش باشد. با این وصف، می‌توان تأمل بیش‌تر کرد که در واقع منظور از شرم چیست. شرم زنانه آیا شرم از زن بودن است؟ این شاید قضاوت سنگینی باشد؛ چون شرم در مورد کودکان هم مطرح است. پس منظور از شرم، خود را کوچک دیدن در محضر بزرگان (غالباً مردان) است و در حضور آنان حق زبان‌آوری یا فخرفروشی یا مخالفت و جسارت برای خود قائل نبودن. به نظر می‌رسد زنِ با شرم، زنِ حرف‌شنو، مطیع، و پائین‌دست است. زن اگر هم‌آورد مرد باشد مطلوب مرد نیست؛ چه بسا به همین دلیل با اتهام بی‌شرمی مطرود می‌شود. پرده‌نشینی زن هم گاه از مراتب شرم او است. *تهمینه* در ستایش خود می‌گوید: «ز پرده برون کس ندیده مرا / نه هرگز کس آوا شنیده مرا». اما چه‌گونه در شاهنامه چنین چیزی می‌تواند صفت نیک باشد؟ در شرایطی که شخصیتی مثل *سیندخت* سفیر می‌شود، *گردآفرید* به میدان می‌رود، چنین نیست که دیدن زن یا شنیدن آوای او ممنوع یا خلاف اخلاق باشد.

در عین حال، برش‌هائی از شاهنامه چنان است که معنای عرفی شرم و تقسیم جنسیتی آن را به چالش می‌گیرد. در گفتار فرهنگی رایج، مرد فاعل عشق بوده‌است و زن نقشی بیش‌تر انفعالی داشته‌است. مرد عاشق می‌شده و در فراق زاری می‌کرده و زن به‌فرض که تمایلی مشابه داشته، منتظر تقدیر می‌مانده است. ولی در شاهنامه موارد متعددی را مشاهده می‌کنیم که در آن زنان ابتکار عمل عشق و ازدواج را در اختیار می‌گیرند. داستان عاشق شدن *رودابه* مثالی جالب‌توجه است. او نخست اوصاف

Archive of SID

www.SID.ir

زال را می شنود و دورادور دل‌بسته‌ی او می‌شود. گر چه در داستان این *زال* است که ابتدا اوصاف *رودابه* را می‌شنود و بر او دل می‌بندد، اما زن این را نمی‌داند و بنابراین می‌تواند آغازگر عاشقی به حساب آید. او این راز را با ندیمه‌گان خود در میان می‌گذارد و مورد انکار و حتی شماتت آن‌ها قرار می‌گیرد. اما سخن *رودابه* شکل تمام‌عیار پاسخ انسان عاشق و گستاخ است، عشقی که چندان با منطق محاسبه‌ی عرف جور در نمی‌آید، ولی از سر جنون هم نیست، بلکه با آگاهی است. در فضاهای اعیانی و آریستوکراتیک، بیش از هر جای دیگر، ازدواج نه با معیار عشق که با معیارهای تناسب و فایده صورت می‌گیرد. ولی ماجرای *زال* و *رودابه* از این نوع نیست. آن‌ها بر خلاف ناهم‌سازی‌ها، عاشق هم شده‌اند و همین است که دشواری‌های بسیار بر سر راه ازدواج آن‌ها فراهم می‌کند. *رودابه* معیارهای عرفی را کم‌اهمیت می‌شمارد، و بر دل‌برده‌گی خود به عنوان معیار مهم تأکید می‌کند. گوئی در این‌جا یک دختر نوجوان طبقه‌ی متوسط امروزی است که سخن می‌گوید. چیزی که به نظر می‌رسد در گذشته، حتا در طبقه‌ی اعیان هم فقط تا حدودی ممکن بوده‌است. ابتکار دعوت به دیدار را زن به عهده می‌گیرد. ادامه‌ی داستان نیز کماکان این فاعلیت در عشق را برای زن نگه می‌دارد. اما در ادامه بیْتی (به احتمال زیاد الحاقی) هست که این تصویر را خراب می‌کند. تشبیه مرد و زن به شیر و گورخر حاکی از انفعال زن و خواستنی بودن مطلق زن است. هیچ گوری خواهان چنگال و دندان شیر نیست. علاوه بر هویت ابزاری بودن زن در این تصویر، دوسویه‌گی و نیز ابتکار زنانه، همه منتفی است (فردوسی ۱۳۷۵:۱۳۴).

در عموم فرهنگ‌های سنتی، رسم این است که زن تحت فرمان و صواب‌دید شوهر یا پدر عمل می‌کند و خواسته‌ی خود را با خط مشی آنان منطبق می‌کند. این وضعیت در موضوع عشق و زناشوئی اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. برای زن به صورت مستقل کم‌تر حقی برای انتخاب شوهر به رسمیت شناخته‌شده‌است. داستان عاشق شدن *رودابه* موقعیتی است که در آن سرکشی و جسارت دختر برای پافشاری بر انتخاب خود به رغم میل پدر مطرح می‌شود. مادر *رودابه* در قالب یک مواجهه‌ی مرسوم از دخترش می‌خواهد که با زاری از پدر عذرخواهی کند و از خواسته‌ی خود ابراز پشیمانی نماید. اما *رودابه* در قالب مواجهه‌ئی که گوئی دختری در عصر ما این سخنان را می‌گوید، انکار می‌کند و بر سر موضع احترام به انتخاب مستقل خود باقی می‌ماند و بی‌اعتنا به مصلحت‌جوئی مادر در یک فرهنگ بسته، از صداقتی ناشرمگین

Archive of SID

www.SID.ir

دفاع می‌کند (فردوسی ۱۴۷:۱۳۷۵). این احتمال هم هست که این جسارت و جرأت که معمولاً در زن سنتی کم‌تر وجود دارد، خاص یک فضای اشرافی باشد. یعنی فضائی که در آن پرورش همراه با احترام فرزندان و القای بزرگ‌منشی و غرور به آنان، دختران را هم به این تصور می‌اندازد که صاحب حقوقی هستند. حقوقی که ابتکار عمل در عشق و زناشوئی یکی از آن‌ها است. البته بعضی هم این را از بقایای دوران زن‌سروری در ایران باستان دانسته‌اند.

شاهنامه در داستان *تهمینه* این رفتار را روشن‌تر بیان می‌کند. دختر حتا از ابراز این که «خرد را ز بهر هوا کشته‌است» هم ابا نمی‌کند؛ یعنی جنس عمل خود را می‌داند که رفتن در پی هوا و هوس و مخالف خرد، لااقل خرد به روایت فرهنگ رایج است. با وجود این، شرمگین نیست و لذت و نیز انتخاب شوی، فاعلیت در خواستگاری و رواداری خواهش نفس را حق خود می‌داند. صراحتی تا این حد، بیش‌تر به زنان بد نسبت داده‌می‌شود، اما تهمینه چهره‌ئی منفور نیافته‌است. خصوصاً که بعد از این درخواست کم و بیش گستاخانه و گنه‌کارانه، *رستم* (یا شاید آن‌چه *کیا* (۱۳۶۸) غیرت کاتبان می‌نامد) با تبدیل این درخواست گناه، به عروسی رسمی و شرعی از فشار اخلاقی آن می‌کاهد (فردوسی ۳۲۷:۱۳۷۵). گر چه این دلیل دوم ممکن است بهانه‌ئی برای گرفتن تندی و تیزی دلیل اول باشد، که کامرانی محض است. اما عزاداری مرگ‌بار تهمینه در فراق *سهراب* و نرفتن در جست‌وجوی *رستم*، می‌تواند حاکی از این باشد که *تهمینه*، علی‌رغم گستاخی اولیه‌ئی که در کامرانی نشان می‌دهد، بیش‌تر در پی داشتن فرزندی از *رستم* بوده است که برومند و با جاه و جلال باشد. به تعبیر *اسلامی ندوشن* (۱۳۴۸) «او بی هیچ ترس و تردید و حساب‌گری‌ئی، پنهانی به خواب‌گاه *رستم* می‌رود و به او می‌گوید: من نادیده عاشق تو شده‌ام؛ بیا مرا بگیر، تصاحب کن، نطفه‌ئی در شکم‌ام جای ده! این بی‌باکی، نظیرش در هیچ زن نام‌داری دیده‌نشده و چنان با بی‌گناهی همراه است که کم‌ترین شائبه‌ی شوخ‌چشمی و هرزه‌گی بر جای نمی‌نهد. حتا همین واقعه او را در ردیف پارساترین و محروم‌ترین زنان جهان قرار می‌دهد؛ چه، *تهمینه* با همه‌ی زیبائی و آراسته‌گی و مقام شاهزاده‌گی که دارد، در زنده‌گی خود بیش از یک مرد نمی‌بیند و آن هم فقط برای یک شب. *تهمینه*، همه‌ی شادی و تمنای زنده‌گی خود را در یک هدف می‌نهد، و آن داشتن فرزندی از رستم است.» (اسلامی ندوشن ۶۴:۱۳۴۸).

Archive of SID

www.SID.ir

روح‌الامینی (۱۳۸۳) می‌گوید: «یکی از نمودها و نمادهای زن‌سالاری یا مادرسالاری ... انتخاب و پیشنهاد و پیش‌قدمی زناشوئی و به عبارت دیگر خواستگاری نه از طرف مرد—که از ویژه‌گی‌های جامعه و دوران پدرسالاری است—بلکه از طرف زن صورت می‌گیرد. از سی‌وهشت مورد ازدواج که *فردوسی* به شرح آن‌ها می‌پردازد، در چهارده مورد آن آشنائی و خواستگاری و رسم و آئین زناشوئی می‌تواند نمودار بازمانده‌هائی از دوران زن‌سالاری باشد. مثل ازدواج *تهمینه* (دختر شاه سمنگان) با *رستم*، ازدواج *رودابه* دختر شاه کابل با *زال*، وصلت *منیژه* دختر افراسیاب با *بیژن*، زناشوئی *گشتاسب* با *کتایون* دختر قیصر روم، پیوند *گلنار* کنیز و ندیم *اردوان* با *اردشیر* سرسلسله‌ی ساسانیان، ازدواج *مالکه* با *شاپور*، وصلت دختر *مهرک نوشزاد* با *شاپور*، ازدواج چهار دختر آسیابان با *بهرام گور*، و زناشویی *شیرین* و خسروْ.» (روح‌الامینی ۲۶۳:۱۳۸۳).

آن‌چه درباره‌ی پیش‌دستی زنان در عشق و خواستگاری گفته‌شد به معنای یک قاعده‌ی عام و مسلم در شاهنامه نیست. بخش پذیرفته‌ی آن تا حدی محصول گستاخی‌های فردی بعضی زنان است و تا حدی محصول فضای اشرافی و اعیانی که بیش از عرف اجتماعی بیرون کاخ به زنان استقلال می‌دهد، و شاید یک مقدار هم بازمانده‌ی دوران زن‌سالاری. اما در عین حال، قاعده‌ی عمومی ضرورت شرم زنانه به عنوان یک صفت خوب برقرار است. همان طور که زیبائی زنانه در شاهنامه هم مثل جاهای دیگر صفت اول زن بود، شرم او هم مثل جاهای دیگر صفت دوم او است؛ و این از مواردی است که به اعتقاد مدافعان امروزی حقوق و منزلت زن، ارزش وجودی زن در دنباله‌ی مرد و هویت ثانوی او را تقویت می‌کند.

خرد زن

زیبائی و وفاداری و شرم زن در شاهنامه خصوصیات سنتی زن خوب است، که می‌تواند مورد انتقاد نگاه جدید به زنان باشد که این امور را مهم یا لااقل مهم‌ترین چیزها برای زن تلقی نمی‌کند. این‌ها اولین و مهم‌ترین صفات زن در شاهنامه است، نه تنها صفات مهم. گاه گفته‌شده‌است که زنان شاهنامه هم، مثل زنان عموم داستان‌ها، آرایه‌ی هوس‌ناکی و عشق اند. اما بر این مدعا اعتراض صورت گرفته که کدام زنان؟ تفاوت عظیمی است بین *شیرین* سوگلی *خسروْ پرویز* و *سیندخت* کابلی. چه شباهتی است میان *فرنگیس* و بتی لال و کر مانند دختر خاقان چین؟

Archive of SID

www.SID.ir

«جلوه‌های تکان‌دهنده‌ی زن در بخش بزرگی از شاهنامه در حقانیت اوست—در گفته‌های سزاوارش، و نه در هوس‌ناکی تن زنانه‌اش—؛ گو آن که قهرمانان زن بسیار، هم زیبا و گاه نیز بذله‌گو و شیرین‌سخن اند. در بیش‌تر داستان‌های پهلوانی سزاوارترین سخنان را از دهان مادران و همسران و دختران پهلوانان می‌شنویم. زنان شاهنامه سخن به‌سزا می‌گویند زیرا خردمند اند.» (کیا ۳:۱۳۷۱).

در شاهنامه درباره‌ی عقل و درک زن سخنانی مطرح شده‌است که قابل توجه است. این صفت خصوصاً از این جهت که عقل مهم‌ترین چیزی است که در تفکر سنتی نقطه ضعف زنان تلقی شده‌است، مورد توجه است. در ابتدا، *فردوسی* به گونه‌ئی سخن می‌گوید که گوئی زنان میان این دو صفت توزیع شده‌اند و داشتن هر دو وصف ممکن نیست: «یکی هم‌چو رودابه‌ی خوب‌چهر / یکی هم‌چو سیندخت با رایْ و مهر» (فردوسی ۱۲۴:۱۳۷۵). اما در داستان *زال* و *رودابه*، *سام* هنگامی که می‌خواهد اوصاف عروس آینده‌ی خود را بداند از هر دو دسته اوصاف او سوآل می‌کند. در این‌جا هم البته اوصاف جمال کماکان در اولویت است و روی و موی مقدم بر خوی و خرد، و بالا و دیدار مقدم بر فرهنگ قرار گرفته‌است. اما قضاوت *سام* در مورد خود *سیندخت* این سیر را وارونه می‌کند که البته تا حدی استثنا است (همان:۱۶۱–۱۶۲).

در مواردی، انتساب عقل و فرهنگ و رایْ به زن از مرز نوعی ستایشِ آکنده با قدری تعارف فراتر می‌رود. در مورد *سیندخت*، *فردوسی* به تأکید از ژرف‌بینی در تدبیر سخن می‌گوید. قصد ما البته شناختن یکی از قهرمانان شاهنامه به صفت برتری در رایْ نیست. *سیندخت* یا غیر او؛ نکته این‌جا است که بر مبنای دیدی که شاهنامه به دست می‌دهد زن می‌تواند به‌واقع عمیقاً اهل تدبیر باشد: «پیمبر زنی بود سیندخت نام.» این زن نقش یک دیپلومات ظریف‌اندیش و زبان‌آور را بر عهده می‌گیرد که اوج قدرت تدبیر است. او با قدرت استدلال هم‌راه با چاشنی عاطفه، با ترکیبی از ستایش و نکوهش، از وقوع یک جنگ بزرگ جلوگیری می‌کند. توفیق دیپلوماتیک زن در این مأموریت عموماً مردانه، آن هم هم‌راه نکته‌سنجی‌ها و ابتکارهائی که دور از ستایش‌های کلی و مبهم است، با فضای آریستوکراتیک داستان متناسب است. و چون *سیندخت*، نواده‌ی *ضحاک* تازی است، شبهه‌ی ایرانی‌گری و سعی در بزرگ کردن زنان ایرانی، با نیت ملی‌گرائی و نژادگرائی هم نامحتمل است. بهترین نشانه‌ی این توفیق، تسلیم *سام* است: «سام از شنیدن سخنان پرمایه و

Archive of SID

www.SID.ir

پسندیده‌ی سیندخت رام شد و به رأیْ او سر فرود آورد و پیوند زناشوئی *رودابه* و *زال* را پذیرفت. بدین سان، با تدبیر و خرد و کاردانی و سیاست و کیاست *سیندخت* جنگ و خونریزی از میان برداشته‌شد و صلح و صفا و دوستی جای آن را گرفت.» (انصاف‌پور بی‌تا:۳۷).

در داستان *تهمینه*، توصیف زن از همان عناصر زیبائی آغاز می‌شود که از مشهورترین و زیباترین ابیات شاهنامه در این گونه توصیفات است. سپس به عنصر دوم یعنی خردمندی می‌رسد، ولی این صفت دوم را به گونه‌ئی می‌گوید که آثار اغراق شاعرانه در آن کاملاً آشکار است. احتمالاً چون نوبت به کسی رسیده‌است که قرار است همسر *رستم* و مادر *سهراب* باشد شاعر کنترل قلم را از دست می‌دهد. به‌خصوص، چون دانائی و خرد از اولین نگاه به کسی قابل فهم نیست و بعداً هم از *تهمینه* داستانی نمی‌خوانیم و آثار عملی خرد را نمی‌بینیم و جز مویه کردن در غم *سهراب* حضور دیگری در شاهنامه ندارد، این توصیف او چندان قابل به جد گرفتن به نظر نمی‌آید: «روان‌اش خرد بود و تن جان پاک / تو گفتی که بهره ندارد ز خاک» (فردوسی ۳۲۶:۱۳۷۵).

در داستان *کتایون*، دختر قیصر، صفات جمال با تعابیر جدیدی چون آهسته‌گی و بایسته‌گی و شایسته‌گی هم‌راه می‌شود که تا اندازه‌ئی مبهم است و در ورای بازی‌های ادبی هم‌چون قافیه، که گاه عامل اصلی بعضی از این سخن‌آوری‌ها است، معلوم نیست این کلمات از احوال ظاهری سخن می‌گویند یا از احوال باطنی (فردوسی ۱۱۰۴:۱۳۷۵). وصف آهسته‌گی در کنار بالا و دیدار (یا همان اندام و سیما) می‌تواند توضیح ظواهر باشد: یعنی متانت و وقار در حرکات که دنباله و مکمل زیبائی صورت و پیکر است. اما در مورد تعابیر بایسته‌گی و شایسته‌گی قضاوتی دقیق مقدور نیست و ناچار باید آن‌ها را تعارف یا تمجیدی کلی محسوب کنیم، چون بایسته‌گی و شایسته‌گی در متن فرهنگ غالب تعریف می‌شود. اگر محوریت با صفات ظاهری و زیبائی‌شناختی باشد، در این صورت، این تعابیر هم ناگزیر به همان‌ها مربوط می‌شود و مکمل همان‌ها خواهدبود. گر چه می‌توان با فرض و حدس بایسته‌گی را کنایه از اخلاق و شایسته‌گی را کنایه از هنر گرفت، که به این ترتیب، خلق و خوی نیک و کارآمدی و توانائی هم در زمره‌ی اوصاف مثبت زن قرار می‌گیرد. در ادامه، باز هم با توصیفاتی روبرو می‌شویم که توسعه‌ی وصف خردمندی و مکمل آن است: «خردمند و روشن‌دل و شادکام.» روشن‌دلی بیان دیگری از خردمندی است؛ ولی

Archive of SID

www.SID.ir

شادکامی نکته‌ئی جدید را وارد بحث می‌کند. شادکامی را شاید بتوان نقطه‌ی تقاطع و فصل‌مشترک دو صفت زیبائی و خردمندی دانست. شادکامی از یک سو به زیبائی متکی است و از یک سو به خردمندی. بدون هر کدام از این‌ها احتمال شادکامی کاهش می‌یابد. به این صورت، فهرست اوصاف زن مطلوب طولانی‌تر می‌شود: خوش‌اندامی؛ خوش‌صورتی؛ وقار و طمأنینه؛ بایسته‌گی و شایسته‌گی و خردمندی و روشن‌دلی و شادکامی.

در توصیف *گل‌شهر*، زن وزیر اعظم تورانیان، تأکیدها به‌گونه‌ئی است که تعبیر مشهور سعدی «زنِ خوبِ فرمان‌برِ پارسا» را به خاطر می‌آورد (فردوسی ۴۵۳:۱۳۷۵). اصطلاح کدبانو، آن هم در ترکیب «کدبانوی پهلوان» در کنار سپردن کلید که حاکی از رازداری و وفاداری است، این حدس را مطرح می‌کند که ستوده و روشن‌روان بودن او، نه به شکلی مستقل، آن طور که طرف‌داران حقوق زنان امروزه می‌پسندند، بلکه در اتصال با شوهر است. *گل‌شهر* ستوده و روشن‌روان است چون برای *پیران* کدبانویی رازدار و قابل‌اعتماد است. این فقط یک احتمال است و می‌توان توصیفات مذکور را هم‌چون در موارد قبل، تأکید بر صفات معنوی و جمال روح گرفت. در داستان *گردیه*، مشورت‌های بخردانه‌ی او به برادر، وی را در مقام جانشینی او قرار می‌دهد. او به گونه‌ئی پیچیده‌گی اوضاع را عنوان می‌کند و امور را به مقصد خود هدایت می‌نماید که فرماندهان و بزرگان او را چنین می‌ستایند: «ز مرد خردمند هشیارتر / ز دستوردانده هشیارتر» (همان:۲۱۴۵).

اما این یک رویه‌ی نگاه شاهنامه است؛ رویه‌ی دیگر آن سخنانی در انکار توانائی ذهنی و دانش و خرد زن دارد که با گفتار رایج در این باره نزدیک است. در داستان *سودابه* و *سیاوش*، هنگامی که شاه از *سیاوش* می‌خواهد که به شبستان نزد *سودابه* برود، *سیاوش* که از قصد خطرناک *سودابه* بو برده‌است برای شانه خالی کردن از این کار، بی‌دانشیِ زنان را بهانه می‌کند. این که *سیاوش* در این‌جا در پی بهانه‌ئی برای نرفتن به شبستان شاه است، و نیز این که اصلاً بحث آموزش و دانش در میان نبوده‌است، جدیت این سخن را کم می‌کند. در عین حال، سخن *سیاوش* حکایت از یک اعتقاد جاافتاده دارد: «چه آموزم اندر شبستان شاه؟ / به دانش زنان کیْ نمایند راه؟» و بر این می‌افزاید که «مرا موبدان باید و بخردان / بزرگان و کارآزموده ردان» (فردوسی ۳۹۲:۱۳۷۵) که اشاره‌ئی است صریح به این که بخردی و بزرگی و کارآزموده‌گی در شبستان شاهی پیدا نمی‌شود. اما این سخنی معتدل است؛

Archive of SID

www.SID.ir

چرا که زن از حیث جوهر زنانه‌گی نفی نمی‌شود، بلکه به دلیلی مورد انکار است که حتا در جهان معاصر هم مورد استناد است و علت آن این دانسته‌می‌شود که زنان به دلایل اجتماعی امکان رشدشان محدود است. البته، چون در این مورد و نیز موارد مشابه سخن از زبان قهرمان داستان و شاید به ضرورت داستان مطرح است، ظاهراً *فردوسی* از اتهام به‌دور است؛ اما این می‌تواند نشان آن باشد که عصر طلائی گذشته—که در آن زن موقعیتی بهتر از مرد داشته‌است—مورد تردید است.

هنگامی که *اسفندیار* با مادر خود مشورت می‌کند که در مقابل خودداری پدر از واگذاری تاج و تخت چه کند، مادر به *اسفندیار* توصیه‌ئی می‌کند که مورد قبول او نیست. *کتایون* با نبردی که بر سر تصاحب قدرت بین *گشتاسب* و *اسفندیار* در گرفته مخالف است و از فرزند خود می‌خواهد تا به جنگ *رستم* نرود. *اسفندیار* به منظور جلب رضایت مادر به او وعده می‌دهد که در صورت پیروزی در این نبرد او را ملکه‌ی ایران‌زمین خواهدنامید. مادر باز هم زیر بار نمی‌رود و او را به تعقل و احتیاط دعوت می‌کند. از ره‌گذر این، *اسفندیار* نسبت به جنس زن واکنش نشان می‌دهد و آن را به بی‌خردی متهم می‌کند. به این ترتیب، انکار عقل زنان هم نمونه‌ی دیگری به دست می‌آورد: «به کاری مکن نیز فرمان زن / که هرگز نبینی زن رای‌زن» (فردوسی ۱۳۷۵:۱۲۳۶). این نکته قابل توجه است که چرا *اسفندیار* چنین می‌گوید. بر فرض که سخن او درست باشد و سخن مادرش نادرست، این می‌تواند یک تشخیص نادرست از سوی یک انسان (اعم از زن و مرد) از سوی شخصی به نام *کتایون*، منهای نظر به مذکر و مؤنث بودن او، تلقی شود. حتا این امکان بود که *اسفندیار* مادر خود را (به عنوان یک انسان) در تمام تشخیص‌ها مورد اعتراض قرار دهد و بگوید هر وقت با او مشورت کرده‌است، سخنی شایسته نشنیده‌است. اما چنین نیست؛ بلکه *اسفندیار* به رسم رایج، بلافاصله متوجه جنس زن می‌شود و مسئله را این طور تبیین می‌کند که اصلاً جنس زن نارای‌زن و بی‌خرد و ناتوان از کمک فکری است. این رفتار رایجی است که هم‌اینک هم در بسیاری از فرهنگ‌ها وجود دارد. اگر مردی خطائی بکند، کم‌تر کسی می‌گوید که چون مرد بود خطا کرد؛ معمولاً ناتوانی یا نادانی خاصی را در شخص او علت مشکل به حساب می‌آورند. اما اگر زنی خطا کند، در موارد بسیاری قضیه را به اصل زن بودن او متوجه می‌کنند. به نظر می‌رسد این مشکلی است که از عصر باستان به ارث رسیده‌است.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

در این دیوان شعر حماسی، گرچه مردان و جنگ‌آوری و نام‌آوری آنان محور اصلی بحث است، اما زنان گاه به گونه‌ئی مطرح شده‌اند که با برداشت‌ها یا آرمان‌های جدید نسبت به زن بی‌تناسب نبوده‌است. از طرفی از آن‌جا که شاهنامه کتابی است با گرایش ملی و باستانی و نسبت به فضای فکری مسلط در زمان خود و زمان‌های بعدی، نسبت به اعراب و حمله‌ی آنان به ایران موضعی انتقادی داشته‌است. این باعث شده‌است که بسیاری از منتقدان عقاید غیرایرانی، موقعیت فرودست زنان را ناشی از باورهای فرهنگ مهاجم بدانند و شاهنامه را از این نظر که کتابی ایرانی‌گرا و باستانی است، حاوی عقائد درست در مورد زنان تلقی کنند. نام بعضی از کتب و مقالاتی که در همین پژوهش مورد اشاره قرار گرفت، مثلاً ***حقوق و مقام زن در شاهنامه‌ی فردوسی*** یا ***سخنان سزاوار زنان در شاهنامه‌ی پهلوانی*** حاکی از این است که در نظر نویسنده‌گان آن‌ها، شاهنامه زنان را به شکلی شایسته مطرح کرده‌است. بعضی از نویسنده‌گان این کتاب‌ها و مقالات که آشکارا گرایش فمینیستی دارند، شاهنامه را ستایش می‌کنند که با جنس مؤنث، در مقایسه با دیگران، لااقل تا حدودی، برخوردی زن‌باورانه‌تر یا کم‌تر زن‌ستیزانه داشته‌است.

در این مقاله، به دنبال این بوده‌ایم که تا چه اندازه این سخن درست و قابل دفاع است. اولین معضل این بوده‌است که آیا در شاهنامه، زن موقعیتی برتر از فرهنگ زمان خود و پس از آن داشته‌است؟ از آن‌چه آورده‌شد چنین برمی‌آید که زن در شاهنامه نسبت به فرهنگ زمان خود و پس از آن، قطعاً موقعیتی برتر دارد؛ اما به نظر می‌رسد این فرضیه فقط در چارچوب فضای آریستوکراتیک و اشرافی داستان‌ها قابل قبول است. «شکی نیست که شاهنامه کتابی است مردانه، جلوه‌گاه پهلوانی و نام‌آوری مردان. قهرمانان مرد در نخجیرگاه‌ها و میدان‌های رزم هنرنمائی می‌کنند و سربلند می‌میرند. جای زن در شبستان است، اکثر زنان شاهنامه در اندرون می‌مانند و می‌میرند و از سوگ آنان هم اثری پیدا نیست. با وجود این موضوع زن در شاهنامه‌ی *فردوسی*، مانند بسیاری دیگر از مطالب این کتابِ شگفت، سخت پیچیده است و پرسش‌انگیز.» (کیا ۱۳۶۸). صفحات گذشته نشان داد که این ادعا که زن در شاهنامه مقامی ارجمند دارد، با نگاهی مقایسه‌ئی، از حقیقت به دور نیست. اولاً وجود قهرمانان زنی که سیاست‌مدار، خردمند، سلطان و حتا جنگ‌آور اند و مورد ستایش قرار دارند، چنان است که به نظر نمی‌رسد صرفاً به منظور جذابیت

Archive of SID

www.SID.ir

داستان باشد. ثانیاً، ابیات زن‌ستیزانه‌ئی که در شاهنامه هست غالباً از زبان قهرمانان داستان است که حداکثر باور بعضی افراد یا باور عمومی موجود در فرهنگ اجتماع را نشان می‌دهد، نه عقاید *فردوسی* را. اما البته، همان طور که در نمونه‌هائی هم‌چون زیبائی یا تبعیت شرمگینانه‌ی زنانه ملاحظه شد، بخشی از فرهنگ مسلط هم که زن را جنس درجه‌ی دوم و در خدمت مرد که اصل انسان تلقی شده‌است، یا به تعبیر فمینیستها کورجنسی، در شاهنامه به‌قوت حضور دارد. بنابراین، نمی‌توان درباره‌ی مقام زن در شاهنامه اغراق کرد.

پرسش دوم این بوده‌است که آیا وجود شخصیت‌های زن شاهنامه که سیاست‌مدار، جنگ‌جو، خردمند، و قدرت‌طلب اند تا چه حد ممکن است حاکی از واقعیتی فرهنگی-اجتماعی در ایران باستان دائر بر برابری زن و مرد باشد؟ چنین می‌نماید که وجود شخصیت‌های زن شاهنامه که سیاست‌مدار، جنگ‌جو، خردمند، و قدرت‌طلب اند ضرورتاً نشانه‌ی وجود عصری طلائی در گذشته و واقعیتی فرهنگی-اجتماعی در ایران باستان دائر بر برابری یا برتری زن نیست؛ بلکه ترکیبی از فضای اشرافی و آریستوکراتیک به عنوان بستر وقایع داستانی، هویت حماسی شاهنامه، اطلاعات منسوب به شرایط فرهنگی-اجتماعی ایران باستان، و نیز عقاید *فردوسی* در برتری نژاد و فرهنگ ایرانی، و نهایتاً اقتضای جذابیت داستانی، وضعیت زن را در شاهنامه مهم نموده‌است. به نظر می‌رسد که مدعای فوق تا حدودی در طی صفحات گذشته تأیید شد. شاهنامه، به‌ویژه بخش پهلوانی آن، تاریخ نیست، تخیل خلاق است که با افسانه‌های رایج و تاریخ شفاهی هم درآمیخته است. وجود عصر طلائی در گذشته به طور کلی، و برای زنان در ایران به طور خاص، یک فرضیه‌ی تأییدنشده است که در این تحقیق جای بحث آن نبوده؛ اما می‌توان حدس صائب زد که عوامل برشمرده در فرضیه، خصوصاً فضای اشرافی، نقشی مهم‌تر از واقعیت تاریخی در خلق زن شاهنامه داشته‌اند. این که زنان فرمان می‌رانند، یا مورد مشورت قرار می‌گیرند، یا دیپلومات می‌شوند، یا شجاعانه می‌جنگند، در تمامی طول تاریخ، در همه جای جهان، در فضاهای اشرافی رد پائی کم و بیش داشته‌است. اما *فردوسی* چنین موقعیتی را هرگز برای زنان طبقه‌ی فرودست مطرح نکرده‌است. در شاهنامه از دوده و ارزش آن، از نژاده‌گی و اهمیت آن، سخن بسیار گفته‌شده‌است. این نشان می‌دهد که بخش اعظم جامعه، چه مرد و چه زن، از نظر *فردوسی* چندان موضوع فکر و دغدغه نبوده‌است. بزرگ‌ترین مذمتی که *فردوسی* در حق *سلطان*

Archive of SID

www.SID.ir

محمود، به دلیل بی‌اعتنائی به شاهنامه روا می‌دارد این است که: «چو اندر تبارش بزرگی نبود / نیارست نام بزرگان شنود.»

سیندخت که «اگر چند از گوهر اژدهاست / همان است که بر تازیان پادشا است»، در معرفی خود می‌گوید «که من خویش ضحاک ام؛ ایْ پهلوان! / زنِ گردِ مهرابِ روشن‌روان». *گردآفرید* از دوده‌ئی بزرگ است «که هم رزم جستی هم افسون و رنگ / نیآمد ز کار تو بر دوده ننگ». *تهمینه* چون دختر شاه سمنگان است می‌تواند گستاخانه از *رستم* خواستگاری کند: «یکی دخت شاه سمنگان من ام / ز پشت هژبر و پلنگان من ام // به گیتی ز شاهان مرا جفت نیست / چو من زیر چرخ بلند اندکی است». این زنان که برای انجام کارهای بزرگ اعتمادبه‌نفس پیدا می‌کنند، به سبب ایران و ایرانی بودن آنان نیست، به اشرافی بودن آنان مربوط است. *رودابه* ایرانی نیست، بل از نژاد *ضحاک* تازیِ ماردوش است؛ اما بزرگ‌زاده‌گی، آن هم در دورانی که اعتبار رسمی داشته‌است، به او جرئت می‌دهد که به سنت‌ها بی‌توجهی کند: «روانِ مرا پورِ سام است جفت / چرا آشکارا بباید نهفت؟». شاهنامه داستان بزرگان است، چه ایرانی و چه غیرایرانی. از مردم در آن خبری نیست. بنابراین، موضع آن در برابر زن، بیش‌تر موضع فرهنگ اشرافی است تا موضع فرهنگ ایرانی.

اما سومین و آخرین پرسش این است که آیا الگوهای زن در شاهنامه می‌تواند پشتوانه‌ی ایده‌های زن‌باور یا همان فمینیسم باشد؟ در پاسخ به این پرسش، شایسته است ابتدا نگاهی بیاندازیم به سخنانی که به طور کلی در نفی جنس زن است و در موارد نسبتاً محدودی در شاهنامه آمده‌است. از مهم‌ترین این موارد که در مقوله‌ی زن‌ستیزی جای می‌گیرد، ادعای خسران دختر‌داری (فردوسی ۱۴۵:۱۳۷۵)، بداختر بودن دختر‌داران (فردوسی ۷۹۷:۱۳۷۵)، زنده‌به‌گوری دختران (فردوسی ۶۱۲:۱۳۸۲)، بی‌آبروئی ناشی از عاشق شدن دختر (فردوسی ۸۰۳:۱۳۷۵)، ضرورت دوری از زنان (فردوسی ۴۰۶:۱۳۷۵)، و محدودیت ارزش زن به فرزندزایی برای مرد (فردوسی ۳۰۷:۱۳۸۲) است. شاید تندترین بیت شاهنامه علیه زن، که الحاقی دانسته‌نشده‌است این باشد: «سیاوش به گفتار زن شد به باد / خجسته زنی کَ آو ز مادر نزاد»؛ که یا باید آن را از جنس افراط‌های عامیانه یا اغراق‌های شاعرانه دانست. *مزداپور* (۱۳۸۲) در این باب می‌گوید: «به دنبال این خشم و خروش است که کاتبان شاهنامه هم در ذم زن هرچه خواسته‌اند و توانسته‌اند گفته‌اند و بر شاهنامه افزوده‌اند؛ از آن جمله بیت مشهور و الحاقی زیر را:

Archive of SID

www.SID.ir

‹زن و اژدها هر دو در خاک بهٔ / جهان پاک از این هر دو ناپاک بهٔ.›» (مزداپور ۵۵:۱۳۸۲).

مناقشات فراوانی از نوع نسخه‌شناسی و نیز از نوع قضاوت اجتهادی صورت گرفته‌است و نکاتی را در این مورد روشن کرده‌است؛ با وجود این، در مواردی به‌درستی معلوم نیست کدام ابیات متعلق به *فردوسی* است و کدام قسمت کار نسخه‌نویسان و کاتبان است. اما نباید از یاد برد که شاهنامه یک کتاب داستان است و به همین دلیل، به‌آسانی نمی‌توان فهمید کدام یک از این سخنان و تا چه اندازه عقیده‌ی *فردوسی* است، و کدام یک بنا به طبیعت داستان سخنانی ضد و نقیض است که قهرمانان با شخصیت‌های متضاد می‌گویند. بنا بر این، درست نیست که به تصور درستیِ اندیشه‌ی *فردوسی*، حتا اصالت ابیاتی ضدزن را هم که از زبان ضدقهرمانان مطرح می‌شود مورد انکار قرار دهیم. داستان‌سرا مجاز بلکه مجبور است سخنانی را که اصلاً مورد قبول خود او نیست از زبان شخصیت‌های داستان بیان کند. به این دلیل ساده که در هر حال مسلم است که چنین عقایدی در فرهنگ عمومی مردمی که در زمان قصه و در زمان قصه‌سرائی می‌زیسته‌اند وجود داشته‌است. در هر حال، بخش‌هائی از این سخنان که از منظر نسخه‌شناسی معتبر تلقی شده، اگر سکوت مؤیدانه‌ی شاعر را هم داشته‌باشد، در استناد به آن به عنوان الگوی امروزین مقتضی احتیاط است.

اما از این گذشته، دنیای امروز با گذشته تفاوت دارد و مهم‌ترین تفاوت آن وجود و گسترش طبقه‌ی متوسط و اهمیت یافتن آن به جای طبقه‌ی اشراف است. بنابراین، به‌سختی می‌توان از الگوهای زن شاهنامه تقلید کرد. با وجود این، تطابق بعضی ایده‌های زن‌باور هم‌چون اعتقاد به استقلال زن، عقل و توانائی او، امکان و ضرورت حضور او در عرصه‌ی عمومی و مانند این‌ها، با بعضی شخصیت‌پردازی‌های زنان شاهنامه، زن‌باوری امروز ایرانی می‌تواند از اساطیر زن شاهنامه الهام بگیرد.

اگر این سخن را بپذیریم که «در شعر *فردوسی*، بلندآوازه‌گی زنان در پیوند با بلندآوازه‌گی مردان اساس بزرگی خود را باز می‌یابد، هم‌چنان که *فرانک* با ‹مادر فریدون› بودن، رودابه با ‹مادر رستم› بودن، تهمینه با ‹مادر سهراب› بودن، و کتایون با ‹مادر اسفندیار› بودن اهمیت و مقام یا جای ویژه‌ی خود را در شاهنامه می‌یابند.» (ترابی ۷۵:۱۳۶۹)، در این صورت، باید بگوئیم که شاهنامه یکی از مهم‌ترین اصول مشترک عموم گرایش‌های فمینیستی (یعنی اعتقاد به ارزش فی‌نفسه‌ی زن) را زیر پا

Archive of SID

www.SID.ir

نهاده‌است. اما اگر با این گفته هم‌راه شویم که «از نظر *فردوسی* زنان و به‌خصوص مادران می‌بایست هم‌شأن و هم‌مقام شوهران باشند» (اتحادیه ۴۴:۱۳۴۴) قضاوت متفاوت خواهدبود. البته سخن فوق به معنای انتظار از *فردوسی* در رعایت حساسیت‌های امروز جنبش حقوق زنان نیست؛ صرفاً اشاره به این است که خوانش فمینیستی از شاهنامه باید با احتیاط هم‌راه باشد.

در عین حال، مواردی از قهرمانان زن که استقلال رأیْ (*رودابه* و *کتایون*) خردمندی (*سیندخت*)، شجاعت (*گردآفرید*)، کارآمدی (*گردیه*، *همای*، *قیدافه*)، بلندپروازی و اراده‌ی معطوف به قدرت (*سودابه* و *گردیه*)، بی‌رحمی (*پوران*، *گردیه*، و *سودابه*) و مانند این را به نمایش می‌گذارند، می‌تواند توجه گرایش‌های متفاوت فمینیستی را جلب کند. نیز مواردی مثل داستان شهر هروم که ساکنان آن همه زن اند و به‌تنهائی و بی‌نیاز از مردان شهر را اداره می‌کنند و حتی بچه‌هائی را که به دنیا می‌آیند اگر پسر باشند یا دخترانی که پس از بزرگ شدن میل زنانه‌گی و دل‌بری دارند، از شهر بیرون می‌کنند، می‌تواند برای فمینیسم رادیکال جالب توجه باشد.

به طور کلی، شاهنامه با توجه به فضای طبقاتی-فرهنگی داستان‌های آن، این استعداد را دارد که از آن خوانشی صورت گیرد و تفسیری عرضه شود که زن را به درجاتی برتر قرار دهد، و از طریق توسعه‌ی ارزش‌های اشرافی به طبقه‌ی متوسط، برای زن امروزین که می‌خواهد مستقل، خردمند، کارآمد، و اجتماعی باشد، تا حدی منبع الهام باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

۱- *اتحادیه، منصوره.* ۱۳۴۴. «زن از نظر فردوسی.» ***پیام نوین*** (۱۱):۳۹–۴۸.

۲- *اسلامی ندوشن، محمدعلی.* ۱۳۴۸. «مردان و زنان شاهنامه.» ***یغما ۲۲***(۲):۵۷–۶۵.

۳- *اکبری، منوچهر.* ۱۳۸۰. «زن در آئینه‌ی شعر فارسی.» ***فصل‌نامه‌ی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان*** (۱۰):۴۶–۵۱.

۴- *انصاف‌پور، غلامرضا.* بی‌تا. ***حقوق و مقام زن در شاهنامه‌ی فردوسی.*** تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

۵- *بصاری، طلعت.* ۱۳۵۰. ***زنان شاهنامه.*** تهران: انتشارات دانش‌سرای عالی.

۶- *ترابی، علی‌اکبر.* ۱۳۶۹. «فردوسی در زنان، مردانه‌گی را دوست دارد.» ***آدینه*** (۵۳):۷۴–۷۶.

۷- *داوریل، آدولف.* ۱۳۵۴. «زنان در حماسه‌ی ایرانی.» برگردان *جلال ستاری.* ***فرهنگ و زنده‌گی*** (۱۹–۲۰):۱۲۲–۱۲۷.

۸- *دبیر سیاقی، محمد.* ۱۳۶۵. ***چهره‌ی زن در شاهنامه فردوسی.*** به کوشش *ناصر حریری.*

۹- *روح‌الامینی، محمود.* ۱۳۸۳. «ساختار فرهنگی و اجتماعی ازدواج‌های شاهنامه.» صص. ۱۴۸–۱۶۸ در ***سایه‌ی ایزوت و شکرخند شیرین*** ویرایش *جلال ستاری.* تهران: نشر مرکز.

۱۰- *ستاری، جلال.* ۱۳۷۳. ***سیمای زن در فرهنگ ایران.*** تهران: نشر مرکز.

۱۱- *صفا، ذبیح‌الله.* ۱۳۶۲. ***تاریخ ادبیات.*** جلد ۲. تهران: امیرکبیر.

۱۲- *فردوسی، ابوالقاسم.* ۱۳۸۲. ***شاهنامه.*** دوجلدی، بر اساس نسخه‌ی مسکو. تهران: نشر هرمس.

۱۳- *فردوسی، ابوالقاسم.* ۱۳۷۵. ***شاهنامه.*** به کوشش *پرویز اتابکی*، چهارجلدی، بر اساس نسخه‌ی *ژول مول.* تهران: نشر علمی و فرهنگی.

۱۴- *کیا، خجسته.* ۱۳۷۱. ***سخنان سزاوار زنان در شاهنامه‌ی پهلوانی.*** تهران: نشر فاخته.

۱۵- *کیا، خجسته.* ۱۳۶۸. «استواری زنان شاهنامه در برابر مردان خودکامه.» ***آدینه*** (۴۰):۴۷–۵۰.

۱۶- *مردیها، مرتضی.* ۱۳۷۷. «زنان؛ مشکلی که همواره وجود خواهدداشت.» ***زنان*** (۷۷):۳۷–۳۹.

۱۷- *مزداپور، کتایون.* ۱۳۸۲. ***گناه ویس.*** تهران: انتشارات اساطیر.

۱۸- *مصاحب، شمس‌الملوک.* ۱۳۴۸. «زن در شاهنامه‌ی فردوسی.» ***وحید*** (۶):۳۵–۳۹.

۱۹- *نصر اصفهانی، زهرا.* ۱۳۷۹. «شخصیت و جایگاه زن در منظومه‌های غنایی تعلیمی و عرفانی.» پایان‌نامه‌ی دکترا، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

۲۰- *نولدکه، تئودور.* ۱۳۲۷. ***حماسه‌ی ملی ایران.*** برگردان *بزرگ علوی.* تهران: نشر دانشگاه تهران.

۲۱- *هاشمی، محموده.* ۱۳۷۰. «مقام زن در شاهنامه‌ی فردوسی.» ***دانش*** (۲۷–۲۸):۷۵–۹۷.

۲۲- *یزدانی، زینب.* ۱۳۷۸. ***زن در شعر فارسی.*** تهران: نشر فردوس.

Archive of SID

www.SID.ir

نویسنده

دکتر محبوبه پاک‌نیا،
استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده‌ی زنان، دانشگاه الزهرا
paknia_mb@yahoo.fr

دانش‌آموخته‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تولوز، فرانسه
کارها و پژوهش‌های وی در زمینه‌های مطالعات زنان، زن در ادبیات، و بنیادهای نظری فمینیسم است.

Archive of SID

www.SID.ir